

حقیقت «معرفت نفس» از دیدگاه حکیم ملکی تبریزی

مصطفی عزیزی علویجه^۱

چکیده

یکی از مباحث بنیادین در عرفان عملی و سلوکی موضوع «معرفت شهودی نفس» است. حکیم ملکی تبریزی بر پایه مبانی عرفان نظری همچون «وحدت شخصی وجود»، «تجلی»، «فناء فی الله»، «تجرد نفس»، «تطابق عوالم آفاقی و انفسی» تبیینی ویژه از معرفت نفس ارائه می‌دهد. وی معتقد است سالک در مراتبی از معرفت نفس، «تجرد» نفس خود را بالکشف والعیان می‌تواند ببیند. انسان بر اساس دیدگاه ایشان از مراتب مثالی، عقلی و فراعقلی بهره‌مند می‌باشد؛ خود حقیقی انسان در پرتو به فعلیت رسیدن عالم عقلی او هویدا و منکشف می‌گردد. برترین مرتبه معرفت نفس این است که سالک، نه خودی ببیند و نه توجه به عالم مثال و عقل خود داشته باشد، بلکه حتی «فناء» خود را نبیند و از «فناء خود» فانی گردد. در این مرتبه، سالک فقر وجودی و عین الربط بودن حقیقت نفس را بالعیان شهود می‌کند. پژوهش حاضر درصدد است در پرتو روش عقلی - تحلیلی، مبانی نظری و دیدگاه حکیم ملکی تبریزی در باب معرفت شهودی نفس را بازپژوهی کند.

واژگان کلیدی: ملکی تبریزی، معرفت نفس، مرتبه مثالی، مرتبه عقلی، تجرد نفس، فقر وجودی، فناء فی الله.

مقدمه

با نگاهی گذرا به تاریخ عرفان و فلسفه روشن می‌شود که موضوع «معرفت نفس» یا پرسش از چیستی «خود» یا «من» انسان، یکی از دغدغه‌های اصلی اهل معرفت به‌شمار می‌آمده است. شاید نخستین بار سقراط حکیم سخن معروف «خود را بشناس» را مطرح ساخت و بر معرفت نفس تأکید کرد. سیر تاریخی «خودشناسی» باید از زمان سقراط حکیم بازکاوی شود. وی بر گفتار حکیمانه «خود را بشناس» بسیار تأکید می‌کرد. فلاسفه پس از سقراط مانند ارسطو در کتاب **نفس** نیز «معرفت نفس» را در کانون توجه خود قرار داده‌اند. از میان حکمای اسلام، فارابی، ابن‌سینا، شیخ اشراق، میرداماد، ملاصدرا، ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی هریک به‌طور ویژه، موضوع «معرفت نفس» را در آثار خود مورد پژوهش و بازکاوی قرار داده‌اند.

این مسئله که آیا همه حقیقت و ژرفای وجودی انسان همین بدن خاکی اوست یا انسان لایه‌های ژرف‌تری دارد که باید آنها را به‌فعلیت و ش‌کوفایی برساند و شهود نماید، پرسش بنیادی است که از روزگار کهن، به ذهن بشر خطور کرده است.

«خودشناسی» به‌لحاظ دانش‌های گوناگون، از دریچه‌ها و زوایای متفاوتی واکاوی شده است.

به‌طور کلی چهارگونه «نفس‌شناسی» را می‌توان برشمرد:

- «نفس‌شناسی» روان‌شناختی؛

- «نفس‌شناسی» فلسفی؛

- «نفس‌شناسی» اخلاقی و تربیتی؛

- «نفس‌شناسی» شهودی و عرفانی؛

منظور از «معرفت نفس» در نوشتار حاضر «معرفت شهودی نفس» می‌باشد که خاستگاه اصلی آن عرفان عملی است و اهل معرفت در پرتو مجاهدت و مراقبت، در جست‌وجوی کشف و شهود حقیقت خویش که همان معرفت پروردگار است، می‌باشند. آنان معتقدند بیشتر مردم به‌دلیل فرو رفتن در باتلاق لذت‌ها و کامجویی‌های جسمانی، از آگاهی حضوری به خود بازمانده و فقط از یک خودآگاهی سطحی بهره‌مندند. به‌بیان‌دیگر بسیاری از انسان‌ها «من» خویش را با «تن» خویش اشتباه گرفته‌اند و همه تلاش خود را در جهت رشد و بالندگی تن خود متمرکز کرده‌اند، درحالی‌که گوهر حقیقی و هویت اصلی انسان، همان روح الهی و ملکوتی اوست که مراتب آن برای بسیاری از افراد به‌فعلیت و شکوفایی نرسیده است.

از آنجا که حق تعالی باطن البواطن و حقیقة الحقایق نفس انسانی است، تنها راه معرفت و دستیابی به مراتب باطنی، نزدیک شدن به آن حقیقت مطلق است. سالک در پرتو مراقبت و مجاهدت و عبادت خالصانه و نیز در اثر دوری‌گزیدن از لذت‌های حیوانی، مستعد دریافت تجلیات حق تعالی می‌شود و مراتب مثالی، عقلی و فراعقلی نفس خود را به شکوفایی می‌رساند و به آن معرفت حضوری می‌یابد.

۱. دیدگاه ملکی تبریزی درباره «معرفت نفس»

در ادامه دیدگاه مرحوم ملکی تبریزی در باب معرفت شهودی نفس در ضمن مقدماتی تبیین می‌گردد:

۱. مرحوم ملکی دیدگاه خویش درباره معرفت شهودی نفس را بر اساس برخی مبانی عرفان نظری پایه‌ریزی می‌کند. آن مبادی عبارت‌اند از: وحدت شخصی وجود، تجلی، فناء فی الله، تجرد نفس و تطابق عوالم آفاقی و انفسی.

۲. حقیقت و گوهر نفس جوهری فرامادی و از عالم نور است و شناخت آن، کلید معرفت پروردگار به‌شمار می‌آید. سالک در مراتبی از معرفت نفس، «تجرد» نفس خود را بالکشف والعیان می‌تواند ببیند (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۳۵).

۳. انسان، طرفه معجونی است که از همه عوالم امکان، نمونه‌ای در او گنجانده شده است. بلکه از تمامی اسماء و صفات الهی، شمه‌ای در انسان قرار داده شده است. به بیان دیگر از عالم حس، عالم مثال و عالم عقل، بهره‌ای در انسان گذاشته‌اند. این مراتب سه‌گانه هستی در عالم خارج چنان در هم تنیده و به یکدیگر مرتبط‌اند که به‌عنوان شیئی واحد و یکپارچه به‌شمار می‌آیند (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۵۸۵۷).

مرحوم ملکی در این‌باره می‌گوید: «ان الأنسان له عوالم ثلاثة، عالم الحس والشهادة (أی عالم الطبيعة) و عالم الخيال والمثال و عالم العقل والحقیقة» (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۰-۲۱۱).

۴. هریک از مراتب وجودی انسان (ماده، مثال، عقل) دارای ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

۱-۱. ویژگی‌های مرتبه مادی

هر مرتبه وجودی دارای آثار و ویژگی‌های متفاوتی است؛ مرتبه مادی و جسمانی وجود نیز دارای

آثار و لوازمی است که در ذیل بدان اشاره می‌شود:

- عالم موت و فناء و نیستی؛

- عالم ظلمت و جهل و بی‌خبری؛
- عالم استعداد و قوه و نداری؛
- عالم حرکت و جنبش و تحول.

مرحوم ملکی معتقد است عالم حسی و جهان طبیعت، جهان مرگ، فناء، فقدان، تاریکی و نادانی است. ماده و صورت این جهان، نابودشدنی و همواره در حال دگرگونی و انقسام است و هیچ شعور و آگاهی در آن دیده نمی‌شود، مگر آنکه از عالم عقلی پیروی کند. هر جزئی از اجزای این عالم مادی از دیگری معدوم و مفقود است؛ زیرا هر جزئی از جزء دیگر، غایب و پنهان می‌باشد و این بدان جهت است که «ماده» همواره با عدم همراه بوده، بلکه جوهری تاریک و ظلمانی و نخستین ظلمتی از ظلمت‌هاست که ظهور یافته است؛ ولی چون اصل و ریشه‌اش از عالم نور بوده، در ذاتش قوه و استعدادی نهفته است که می‌تواند صورت‌های نوری را بپذیرد و به‌وسیله نور آن صور، تاریکی‌هایش را از میان ببرد؛ پس این جهان طبیعت نورش با تاریکی درهم آمیخته و به‌همین دلیل وجود و ظهورش ضعیف و کم فروغ است (همان، ص ۲۱۵-۲۱۶)؛ بنابراین مرتبه حسی نفس همان بدن و تن خاکی انسان می‌باشد.

ساکنان و اهل جهان ماده عبارت‌اند از شقاوت‌مندان جن، انسان، حیوان، نبات و جماد. انسان‌های ماده‌گرا و کسانی که غرق در جهان مادی‌اند، از چند ویژگی برخوردارند: اول، علم و آگاهی آنها از محسوسات تجاوز نکرده و به‌جز نامی از عوالم برتر هستی، چیزی از آنها نمی‌دانند و هرگاه مطلبی از عوالم غیب و برتر هستی بشنوند، آن را با لوازم و معیارهای جهان مادی می‌سنجند و اگر مطابق آن نباشد، انکارش می‌کنند. قرآن کریم در مورد این دسته از انسان‌ها می‌فرماید: «یعلمون ظاهراً من الحیة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون» (روم: ۷).

دوم، چراگاه و محفل انس و وطن آنان همین عالم محسوس است و مقاصد و اهداف آنان از چهارچوب مادیات و محسوسات فراتر نمی‌رود. چنین افرادی به اشتباه نفس خود را همین بدن خاکی و روح‌شان را همین روح حیوانی پنداشته‌اند. عالم جمادات برای آنان واقعیت و اصالت دارد و عوالم دیگر را اعتباری، خیالی و موهوم می‌دانند.

سوم، ماده‌گرایان لذت و کامجویی را فقط در خوردن، نوشیدن، ارضای غریزه جنسی و ریاست‌های دنیوی می‌دانند و ذکر، فکر، خیال، آرزو و دانش آنها همه به امور حسی تعلق دارد و بدان عشق می‌ورزند (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، صص ۲۱۶ و ۲۱۹).

۱-۲. ویژگی‌های مرتبه مثالی

- یکی دیگر از مراتب هستی، مرتبه مثالی یا برزخی است. این مرتبه وجودی نیز دارای برخی خصصت‌ها و ویژگی‌هاست که در ذیل بدان می‌پردازیم:
۱. حقایق آن دارای صورت‌های پیراسته از ماده است (همان، ص ۲۱۳). در واقع عالم مثال، حد وسط عالم ماده و عقل می‌است.
 ۲. عالم رؤیا جزء عالم مثال است.
 ۳. صورت‌های خیالی نیز جزئی از عالم مثال انسان است.
 ۴. صورت‌های عالم مثال، لطیف‌تر و قوی‌تر از صورت‌های محسوس است؛ به بیان دیگر «وحدت»، «بساطت» و «تجرد» عالم مثال، کامل‌تر از عالم ماده می‌باشد.
 ۵. ادراک و معرفت به صورت‌های مثالی (تمثلات غیبی) بسیار لذت‌بخش‌تر از ادراک صورت‌های مادی است.
 ۶. عالم مثالی، عالمی بس وسیع و عظیم بوده و خود دارای مراتب و عوالم متعددی است. گفته شده است در عالم مثال، هجده هزار عالم وجود دارد (همان، ص ۲۵۱).

۱-۳. ویژگی‌های مرتبه عقلی

- پس از بیان مختصات و شاخصه‌های مرتبه مادی و مثالی وجود، نوبت به مرتبه فرامادی عقلی می‌رسد که به ویژگی‌های آن اشاره می‌کنیم:
۱. بهره‌مند از تجرد تام و پیراسته از صورت‌های مادی و مثالی است.
 ۲. انسانیت انسان در گرو فعلیت یافتن عالم عقلی اوست، وگرنه تفاوتی با دیگر حیوانات ندارد (همان، ص ۲۱۲). اگر انسان به این مرحله راه یابد، حقیقت نفس خویش برایش منکشف می‌شود: «و عالمه العقلی عبارة عن عالمه الذی هو حقیقته و نفسه بلا مادة و صورة» (همان، ص ۲۱۳).
 ۳. حیات و شعور عالم عقلی، بسیار قوی‌تر و شدیدتر از دو عالم ماده و مثال است.
 ۴. هستی انسان از عالم ماده و طبیعت سرچشمه می‌گیرد؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «و بدأ خلق الإنسان من طین» (سجده: ۷)؛ از این رو اولین عالمی که برای انسان به فعلیت و کمال رسیده، همان عالم طبیعت و ماده اوست. انسان، نفس و حقیقت خود را به وسیله همین جهان مادی شناخته است و آن‌چنان در این عالم غوطه‌ور شده که اگر از عارفی و عالمی بشنود که غیر از این

جهان تنگ مادی، دو عالم دیگر نیز برای او وجود دارد، انکار می‌نماید، بلکه از این بالاتر اگر کسی او را از ویژگی‌ها و صفات عالم عقلی اش آگاه سازد، او را تکفیر می‌نماید! و این از آن جهت است که تنها عالم طبیعت او به فعلیت رسیده و دو عالم مثال، عقل او هنوز بالقوه و پنهان می‌باشد. به بیان دیگر عوالم سه‌گانه برای او به‌طور کامل هویدا و آشکار نشده‌اند، مگر عالم طبیعت و آثاری از عالم مثال و مقدار کمی هم از عالم عقلی اش (ملکی تبریزی، ۱۳۵۸، ص ۲۱۱).

براین اساس بیشتر مردم، مرتبه مادی و طبیعت خود را به فعلیت و کمال رسانده، ولی هنوز دو مرتبه مثالی و عقلی خود را به‌طور کامل، شکوفا و بالنده نکرده‌اند.

۵. خود حقیقی انسان در پرتو به فعلیت رسیدن عالم عقلی، هویدا و منکشف می‌گردد. کسی که در اثر زدودن حجاب‌های ظلمانی و نورانی به عالم عقلی صعود و ترقی نماید و آثار عالم عقلی بر عالم حسی و مثالی او چیره شود و فرمانروای مملکت وجودش، عقل گردد، آن زمان این شخص به موجودی مجرد و روحانی تبدیل می‌شود و تا مرحله‌ای پیش می‌رود که حقیقت نفس و روحش برای او هویدا و آشکار می‌گردد.

مرحوم ملکی تبریزی درباره اهمیت مرتبه عقلانی نفس می‌گوید:

اگر انسان عالمین حس و مثال خود را تابع عقلش نماید؛ یعنی توجه و همتش را به آن عالمش کند و قوه آن را به فعلیت بیاورد، سلطنت عالمی الشهادة والمثال بر او موهبت می‌شود. خلاصه به مقامی می‌رسد که بر قلب احدی خطور نکرده از شرافت و لذت و بهجت و بهاء و معرفت حق تعالی. بلی! آنچه اندر وهم ناید آن شود و اگر عقلش را تابع عالم حس و شهاده‌اش که عالم طبیعت و عالم سجين است، نماید و منغم در عالم طبیعت بشود و «أخلد إلی الأرض» (اعراف: ۱۷۶) باشد، خدا می‌داند که بعد از مفارقت روحش از این بدن چه ابتلائی و چه شقاوتی و چه ظلمتی و چه شدتی به او خواهد رسید (ملکی تبریزی، ۱۳۵۸، ص ۳۲).

درباره مرتبه عقلانی نفس چند نکته مهم گفتنی است:

الف) انسانیت انسان و یافتن خود حقیقی، در گرو فعلیت یافتن مرتبه عقلانی اوست. منظور از مرتبه عقلانی، ادراک کلیات و اقامه استدلال و برهان نیست، بلکه منظور از فعلیت یافتن مرتبه عقلانی، ظهور و تجلی آثار و خصوصیت‌های عالم عقلی در نفس است. آثار مرتبه عقلی عبارت‌اند از: «تجرد و بساطت تام»، «درک حقایق غیبی بدون ماده و صورت»، «خودآگاهی و علم حضوری تام به خود»، «پیوند وجودی

با موجودات مفارق مجرد» و «دریافت تجلیات اسمایی و صفاتی حضرت حق تعالی». (ب) دستیابی به مرتبه عقلی در گرو صعود و عروج ذاتی نفس از عالم طبیعت به عالم عقل منفصل است. تا نفس به یک سیر و سفر باطنی به سوی عقل و دریدن پرده‌ها و تعینات ظلمانی و نورانی اقدام نکند، نمی‌تواند عالم عقلی خویش را به فعلیت برساند و به دنبال آن نمی‌تواند حقیقت گوهر خویش را بیابد.

(ج) انسان تا از عالم مثال خویش گذر نکند، به عالم عقلی نخواهد رسید و تا به عالم عقلی نرسد، حقیقت معرفت نفس برای او حاصل نخواهد شد. دستیابی به عالم عقل منوط به عبور از عالم مثال است. (د) مرتبه عقلی نفس خود دارای عوالم و مراتب گوناگون نقص و کمال است؛ چنان‌که عوالم فراتر و فروتر از عالم عقل نیز برخوردار از مراتب و درجات گوناگون‌اند. هرچه نفس مراتب بیشتری از عالم عقل را در خود به فعلیت رساند، معرفت شهودی او به خود شدیدتر و قوی‌تر می‌شود.

(ذ) یک قاعده کلی در باب ادراک حقایق وجود دارد و آن اینکه ادراک و شناخت حقیقی به اشیا، معلول اتحاد وجودی مدرک با ذات مدرک است؛ از این رو تا حس با محسوس، خیال با متخیل و عاقل با معقول متحد نگردد، شناخت حقیقی به آن شیء ممکن نخواهد بود و این اتحاد یا از این طریق است که مدرک از ذات خود خارج شود و به ذات مدرک برسد، یا از این راه که ذات مدرک را داخل در ذات خود نماید، ولی این دو طریق محال است و فقط یک راه باقی می‌ماند و آن اینکه مدرک با ذات مدرک متحد گردد (همان، ص ۲۵۶). این «اتحاد» در واقع به معنای کامل شدن یک امر ناقص در مراتب وجودی خویش است. به بیان دیگر نفسی که در مرتبه ناقص و نازل خویش قرار دارد، اگر مراتب کمال خویش را به فعلیت برساند و خودش به عالم عقلی تبدیل گردد و عقل بالفعل شود، در واقع با مرتبه عقلی خویش متحد شده است؛ هرچند بهتر است از این «اتحاد» به «وحدت» تعبیر شود.

(ر) معرفت حقیقی نفس منوط به دو عامل اساسی می‌باشد؛ یکی وجود مقتضی و دیگری نبود مانع. مقتضی کامل و تام از سوی عوالم برتر هستی وجود دارد. به عبارت دیگر مرتبه مثالی و مرتبه عقلی هستی و ساکنان آن دو، هیچ بخل و منعی از افاضه، اشراق و تجلی ندارند، بلکه سرشت و ذات آنها اقتضای ظهور و تجلی دارد. آنچه مانع عروج و ارتقای نفس به عوالم مثال و عقلی و فراتر از آن می‌گردد، فرو رفتن نفس در بانالاق لذت‌های حیوانی و حجاب‌های ظلمانی و نورانی است. همه تلاش اهل معرفت، ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها فقط برای فراهم کردن استعداد و قابلیت دریافت

تجلیات است. در واقع همه مجاهدت‌ها برای صاف و زلال کردن آینه است تا نور و تجلیات عوالم مثال، عقل و فراعقل، بهتر در آن ظهور نماید.

۵. نکته مهم اینکه معرفت نفس، نتیجه و دستاورد مقدمات علمی و پژوهش‌های فکری نیست، بلکه منتج از سلوک عملی و مراقبت و مجاهدت می‌باشد. اینکه مرحوم ملکی تأکید می‌کند سالک باید عالم حس و مثالش را تابع و فرمانبر عقل خویش کند، جز با ریاضت، مجاهدت و مراقبت امکان‌پذیر نیست. ایشان در این باره می‌گوید:

برادر من! اگر همت داری که از اهل معرفت شوی و انسان بشوی، بشر روحانی باشی، سهیم و شریک ملائکه باشی و رفیق انبیا و اولیا بوده باشی، کمر همت به میان زده از راه شریعت بیا یک مقدار از صفات حیوانات را از خود دور کن و متخلق به اخلاق روحانیین باش؛ راضی به مقامات حیوانات و قانع به مرتبه جمادات نشو! حرکتی از آب و گل به سوی وطن اصلی خود که از عوالم علیین و محل مقربین است، بکن تا بالکشف والعیان به حقیقت این امر بزرگ نایل باشی و راه وصول به این کرامت عظمی معرفت نفس است. همت بکن بلکه نفس خود را بشناسی که شناختن او را شناختن خداوند جل جلاله است (همان، ص ۳۰).

اهل معرفت، سالکان طریق معرفت نفس را این‌گونه توصیه می‌کنند:

ای عزیز! در معراج خاتم^ﷺ و در احادیث معراج تدبیر کن تا بدانی که انسان تا صعود برزخی و فوق آن را تحصیل نکرده است، حقایق برای او مکشوف نمی‌گردد و به انباشتن مفاهیم و اصطلاحات، اشتداد و قدرت وجودی به دست نمی‌آید و از قوت به فعلیت نمی‌رسد، بلکه ممکن است حجاب او هم بشوند:

گمانت این خرج عبارات	به کز و فرّ و ایماء و اشارات
سوار رفرستی و براقی	ورم کردی و پنداری که چاقی

(حسن‌زاده، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۳۰۶-۳۰۷)

۶. نکته مهم در باب معرفت نفس آن است که هرآنچه بر سالک منکشف و هویدا می‌گردد، بیرون از حیطه نفس او نیست. به بیان دیگر سالک هرآنچه از طریق غیب می‌داند، خارج از نفس او نیست، بلکه همه چیز جزء نفس اوست. درحقیقت عوالمی که برای او منکشف می‌گردد، مراتب نفس سالک‌اند که به فعلیت و شکوفایی رسیده است. مرحوم ملکی در این باره می‌گوید: «یتحقق له أن ما يعلمه من العالم، ليس إلا نفسه و عالمه لا العالم الخارجي و إن هذه العوالم المعلومة له إنما هو مرتبة من نفسه» (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۸).

۲. مراتب معرفت نفس

مرحوم ملکی تبریزی سه مرتبه برای معرفت شهودی نفس برمی‌شمارد که در ذیل بدان اشاره می‌شود.

۲-۱. توجه دادن به عالم مثال

نخستین مرتبه معرفت نفس که پس از مجاهدت و مراقبت‌های پیوسته به دست می‌آید، ورود نفس به عرصه تمثالات و صور مثالی است که از عالم مثال منفصل بر دل سالک تجلی و ظهور می‌نماید. در این مرتبه حقایق و اسرار غیبی در پوشش صورت‌های مثالی، در خواب و بیداری بر مرتبه مثالی نفس ظاهر و جلوه‌گر می‌گردد. در واقع سالک با مرتبه مثالی خود، پیوند وجودی با مثال منفصل برقرار می‌کند و خود نفس به عالمی مثالی مبدل می‌گردد. مرحوم ملکی در نامه‌ای که به عالم وارسته مرحوم غروی اصفهانی نگاشته است، نخستین مرحله از معرفت نفس را از زبان استاد خویش مرحوم ملاحسینقلی همدانی این‌گونه بیان می‌کند:

به مبتدی می‌فرمودند در مرگ فکر بکن تا آن وقتی که از حالش می‌فهمیدند که از مداومت این مراتب گنج شده فی‌الجمله استعدادی پیدا کرده، آن وقت به عالم خیالش ملتفت می‌کردند تا آنکه خود ملتفت می‌شد چند روزی همه روز و شب فکر در این می‌کند که بفهمد که هرچه خیال می‌کند و می‌بیند، خودش است و از خودش خارج نیست. اگر این را ملکه می‌کرد، خودش را در عالم مثال می‌دید؛ یعنی حقیقت عالم مثالش را می‌فهمید و این معنا را ملکه می‌کرد (همان، ص ۲۷۱).

علامه طباطبایی در توضیح این فراز از نامه مرحوم ملکی تبریزی که می‌فرمود: «چند روزی همه روز و شب فکر در این می‌کند که بفهمد که هرچه خیال می‌کند و می‌بیند، خودش است و از خودش خارج نیست» این‌گونه می‌نویسد:

منظور از این عبارت این است که انسان همان‌طور که برهان قائم شده، پیوسته به خود تلقین کند و بداند که آنچه از خود و عالم بیرون از خود درک می‌کند، در خود درک می‌کند و می‌یابد، نه اینکه عالم خارج از خود را یافته باشد و مراد از نفی صورت‌های خیالی، اعراض از آنها و منحصر بر نگاه قلبی به صورت خود می‌باشد و مراد از فکر در عدم به صورت خود است که وجودش مجازی است و درحقیقت عدم است (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۲۹).

اهل معرفت، مرتبه مثالی نفس را این‌گونه توصیف می‌کنند:

صعود برزخی چون گشت	بیایی بس تمثلهای کامل
تمثل باشد از ادراکت ای دوست	برون نبود ز ذات پاکت ای دوست
همه اطوارت از آغاز و انجام	همه احوالت از لذات و آلام
ز ادراکات تست از نیک و از بد	تویی خود میهمان سفره خود
چو شد آینه ذات تو روشن	ز گل‌های مثالی مثل گلشن
به وفق اقتضای بال و حالت	معانی را بیایی در مثال

(حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۲۸۰)

۲-۲. توجه‌دادن به عالم عقل

پس از ورود سالک به عالم مثال باید در این منزلگاه توقف نکند و از آن گذر کند. اهل معرفت به سالک توصیه می‌کنند تا همه صورت‌های مثالی و تمثالات غیبی را محو کند و حقایق را بدون صورت و ماده مشاهده نماید. حقیقت و باطن نفس در مرتبه عقلی جلوه‌گر می‌شود. نفس انسانی تا از عالم مثال خود نگذرد، به عالم عقلی نخواهد رسید و تا به عالم عقلی نرسد، حقیقت معرفت نفس حاصل نمی‌شود و به مطلوب دست نخواهد یافت. برای فعلیت‌بخشیدن مرتبه عقلی در نفس، اهل معنا دستور می‌دهند سالک فکر در «عدم» نماید و همه صورت‌ها و تمثالات را محو کند؛ فکر کردن در عدم نوعی ریاضت و کارورزی نفسانی برای محو کردن صورت‌های مثالی است تا نفس، استعداد دریافت حقایق غیبی را بدون صورت و ماده بیابد. مرحوم ملکی تبریزی مرتبه عقلی معرفت نفس را این‌گونه توصیف می‌کند:

ثم ینفی عن قلبه کل صورة و خیال و یکون فکره فی العدم حتی تنکشف
له حقیقة نفسه، ای یرتفع العالم من بین یدیه و ینظر له حقیقة نفسه بلا
صورة و لا مادة (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۹).

دستیابی به مرتبه عقلی معرفت نفس به آسانی برای هر سالکی میسر نیست، بلکه بسیار نادرند کسانی که حقایق غیبی را بدون تمثل، شهود می‌کنند.

از روایات استفاده می‌شود که حال رسول‌الله ﷺ در هنگام وحی بی‌تمثل، سنگین‌تر از حال او در هنگام وحی با تمثل بود و این معنا برای اهل سلوک روشن است که چون جذبه‌های بی‌صورت دست

دهد، سخت در قلق و اضطراب افتند؛ برخلاف حالتی که با حصول تمثل است؛ زیرا تمثل با صورت، مألوف و مأنوس عالم شهادت است، ولی تجلی حقایق عقلی، بدون صورت و مجرد محض است. علت دیگر اینکه عالم شهادت و ماده، نشئه افتراق و پراکندگی و عالم غیب، عالم انفراد و وحدت و بساطت است؛ از این رو اگر توجه روح انسان به عالم جمع و وحدت بیشتر شود، دهشت و هراس او بیشتر می‌شود (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۲۸۲).

۲-۳. مقام فناء فی الله

برترین مرتبه معرفت نفس این است که سالک، نه خودی ببیند و نه توجه به عالم مثال و عقل خود داشته باشد، بلکه حتی «فنائی» خود را نبیند و از «فنائی خود» فانی گردد. مرحوم ملکی می‌گوید: اصل معرفت آن وقت است که هر سه عالم ماده و مثال و عقل انسان، فانی بشود که حقیقت سجده عبارت از فناست که عندالفناء عن النفس بمراتبها يحصل البقاء بالله (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۱).

در این مرتبه، سالک فقر وجودی و عین‌الربط بودن حقیقت نفس را بالعیان شهود می‌کند. به عبارت دیگر انوار جمال و جلال الهی در قلب و سر خواص اولیای او تجلی می‌کند؛ به درجه‌ای که او را از خود فانی می‌نماید و به خود باقی می‌گرداند. آنگاه او را محو جمال خود نموده و عقل او را مستغرق در معرفت خود کرده و به جای عقل او، خود تدبیر امور او را به عهده می‌گیرد. گرچه پس از این همه مراتب کشف سبحات جلال و تجلی انوار جمال و فنای فی الله و بقای بالله، باز حاصل این معرفت، این خواهد شد که از روی حقیقت از وصول به کنه معرفت ذات عاجز می‌ماند و عجز خود را بالعیان و الکشف خواهد دید (همان، ص ۱۴).

گفتنی است فانی حقیقی هیچ نگاه استقلالی به ذات خود ندارد، بلکه خود را از جهت فنایش در خداوند مورد ملاحظه قرار می‌دهد؛ حتی به نفس خود از آن رو که آراسته به تجلی حق شده، نمی‌نگرد، بلکه فقط به وجه حق تعالی می‌نگرد و بس! ابن‌سینا معتقد است عارف حتی به عرفان و معرفت خویش نباید توجه کند: «من آثارالعرفان فقد قال بالثانی و من وجدالعرفان كأنه لایجد، بل یجد المعروف به؛ فقد خاض لجة الوصل» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۹۰).

گفتنی است دستیابی به مرتبه از معرفت نفس در گرو مانع‌زدایی از معرفت نفس است. اگر سالک موانع معرفت نفس را از میان ببرد و شرایط و عوامل آن یعنی فکر، ذکر و عبادت را فراهم نماید، آماده

می‌شود حق تعالی در نفس او تجلی یابد و صاحب «روح قدسی» گردد. روح قدسی، روح انسان کامل است که به آن «جام جهان‌نما» گویند. همه حقایق لوح محفوظ در روح قدسی نقش بسته است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۵، ص ۳۰۳).

مرحوم ملکی بر این باورند که «فناء فی‌الله» دارای سه مرتبه است: «مقام الرضا»، «مقام التوکل» و «مقام الوحدة». اگر سالک در تمام حرکات و سکناش، اراده و خواست خود را تابع خواست و اراده خداوند نماید و اراده او مخالف اراده الهی نباشد، به «مقام رضا» رسیده است. پس از دستیابی به مقام رضا، اگر معرفت یابد به اینکه قدرتش فانی در قدرت الهی است و هیچ قدرتی برای غیرخدا ندید - نه برای خود و نه برای دیگران - به «مقام توکل» دست یافته است. پس از رسیدن به مقام توکل، اگر موفق شد علم خویش را در علم خداوند متعال نفی و فانی نماید، برای آنکه چیزی در نفس او باقی نماند، به «مقام وحدت» نایل گشته است (ملکی تبریزی، ۱۳۸۰، صص ۲۲۱ و ۲۲۳). ارکان وجودی انسان «اراده»، «قدرت» و «علم» اوست؛ اگر این سه ضلع مثلث وجودی انسان، فانی در حق تعالی گردد، درحقیقت سراسر هستی انسان فانی و ذوب در حق تعالی می‌گردد.

اگر سالک از این مرحله نیز صعود نماید و همه انانیت و خودخواهی‌ها را از خود بزدايد و اساساً نفس خود را نبیند، از ذات خود فانی شده و باقی به بقای خداوند می‌شود؛ در این مرحله، سلوک او پایان می‌یابد و جامع میان «فرق» و «جمع» و «وحدت» و «کثرت» می‌گردد (جنابزی، ۱۴۸۰، ج ۲، ص ۱۱۲).

فناي ذاتی درواقع مفاد کلمه توحید خاصی است که عبارت است از: «لا هو إلا هو». اهل معرفت از فناي ذاتی به «محقق» تعبیر می‌کنند (سبزواری، ۱۳۷۵، ص ۵۸۶). در ذیل آیه شریفه «و سقاھم رھم شراباً طهوراً» (انسان: ۲۱)، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «یطھرھم عن کل شیء سوی الله إذ لا طھر من تدرس بشئ من الأکوان إلا الله» (طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۹-۱۰، ص ۵۲۴).

۳. راهکارهای عملی دستیابی به معرفت نفس

عارف بزرگوار مرحوم میرزاچوادآقا ملکی تبریزی درمورد خوراک و خواب به سالکان و مبتدیان راه معرفت نفس، این‌گونه توصیه می‌کند:

اما خوراک ازجهت کیف: اولاً جدش در تطیہر طعامش از حرام و شہیات بوده و از آجیل خوری و خوردن اشیای لذیذہ یک مقدار نفس را منع نماید، در این مسئلہ بہترش این است کہ للذة نخورد، بلکہ للقوة بخورد؛ چنان‌کہ در

کم هم میزان اعلا همین است، ولی میزان وسطش این است که خود را به آجیل خوری عادت ندهد و از افراط و تفریط در صرف لحوم (گوشت‌ها) اجتناب نماید که افراطش موجب قساوت و تفریطش مورث شدت قوه غضبیه است و آنچه میزان عدالت است اینکه ترک را از سه روز نگذارند و صرف را شبانه‌روزی دو دفعه نکند، بلکه گاهی هردو را ترک کند.

و اما کما، میزان وسطش این است نه آنقدر نخورد که از ضعف و گرسنگی خاطرش پریشان بشود و نه آنقدر بخورد که سنگینی طعام را بفهمد و میزان این را هم حکمای اخلاق چنین گفته‌اند: بعد از اشتهای کامل، بخورد و قبل از سیری دست بکشد و اگر مبتدی در اول امر یک مقدار طرف جوع را تقدیم نماید، ظاهراً بهتر است؛ لاسیما اگر روزه باشد.

اما خواب: ریاضت آن را هم مرحوم علیین آرامگاه، آخوند استاد ملاحسین قلی همدانی می‌فرمودند که هر شبانه‌روزی، یک ساعت از میزان طبیی کم بکند. میزان طبیی را هفت ساعت می‌فرمودند که خوابش در شبانه‌روزی، شش ساعت باشد، ولی وقتش را به نحوی قرار بدهد که اواخر شب را بیدار باشد؛ چراکه می‌فرمودند کسانی که از مقامات دین به جایی رسیده‌اند، همه‌شان از شب‌خیزها بوده‌اند، از غیر آنها دیده نشده است! (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱-۱۱۲).

ایشان در تأدیب و کنترل زبان می‌فرمودند: هیچ‌یک از اعضا به درجه زبان، لازم‌الرغایه و صعب‌التأدیب والعلاج نیست! اطبای روحانی - یعنی انبیا و اولیا و حکما علیهم‌الصلاة والسلام - مطلقاً سکوت را ترجیح داده‌اند و فرموده‌اند: «إن کان کلامک من فضة فسکوتک من ذهب!»؛ خلاصه به دو کلمه، متکلم را از أعلا درجه علیین به أسفل الدرکات و از أسفل الدرکات به أعلا علیین می‌برد و به یک کلمه ناسزا، کافر و نجس و خود را به عذاب خالد مبتلا می‌سازد. آفات زبان خیلی باریک و دقیق و تشخیص آنها برای بزرگان، محل اعتنا و تأمل می‌باشد؛ این است که روایت داریم حضرت سید انبیاء ﷺ با انبیای ثلاثه ﷺ جمع شدند و هریک چیزی فرمودند به این و تیره که «هرکس فلان عمل بکند، به کتاب من عمل نموده است». آن حضرت فرمود: «هرکس زبانش را اصلاح نماید، به تمام قرآن عمل کرده است» (همان، ص ۱۱۰-۱۱۱).

همچنین مرحوم ملکی تبریزی در دستورالعملی که به آیت‌الحق مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی نوشته است، از قول استاد خود مرحوم حسینقلی همدانی می‌گوید:
اما فکر برای مبتدی می‌فرمایند: در مرگ فکر بکن تا آن وقتی که از حالش

می فهمیدند که از مداومت این مراتب گیج شده فی الجمله استعدادی پیدا کرده آن وقت به عالم خیالش ملتفت می کردند تا آنکه خود متلفت می شد چند روزی همه روز و شب فکر در این می کند که بفهمد که هرچه خیال می کند و می بیند، خودش است و از خودش خارج نیست. اگر این را ملکه می کرد، خودش را در عالم مثال می دید؛ یعنی حقیقت عالم مثالش را می فهمید و این معنا را ملکه می کرد. آن وقت می فرمودند که باید فکر را تغییر داد و همه صورتها و موهومات را محو کرد و فکر در عدم کرد و اگر انسان این را ملکه نماید، لابد تجلی سلطان معرفت خواهد شد؛ یعنی تجلی حقیقت خود را به نورانیت و بی صورت و حد باکمال بهاء فائز آید (همان، ص ۲۷۱).

در توضیح فراز مذکور چند نکته گفتنی است:

۱. متعلق و موضوع فکر چند چیز است که به ترتیب عبارت اند از: فکر در مرگ، فکر در عالم مثال متصل خود، فکر در عدم.
۲. فکر در مرگ و احوال آن روشن و آشکار است، ولی فکر در عالم مثال خود و التفات به عالم خیال خود به تبیین نیاز دارد. «فکر» در اینجا به معنای چپش مقدمات (صغرا و کبرا) و ترتیب قیاس و استنتاج منطقی نیست، بلکه فکر در اینجا نوعی ریاضت و تمرین فکری است که از رهگذر تمرکز و توجه به دست می آید. سالک پس از آنکه در مرگ و احوال آن فکر کرد، از این راه، مستعد ورود به مرحله بعد می شود و آن اینکه سالک با توجه کامل به چیزی نگاه کرده - مثلاً کتابی که در مقابل دارد - و چندان در آن غور می نماید که گویی کتاب را در درون خود می یابد؛ به عبارت دیگر گویی آن کتاب را حضوراً در نفس خود شهود می کند. منظور از «التفات دادن سالک به عالم خیال خود» همین معناست که هرچه می بیند، آن را در حیطه نفس خود بیابد، نه خارج از آن. دستیابی به این مرحله در گرو ممارست، تمرکز، توجه و فکر در مرگ است.

علامه طباطبایی در تفسیر «فکر» که در کلام مرحوم ملکی تبریزی آمده است، می فرماید:

مراد از فکر در اینجا غیر از معنای معروف آن است و آن اینکه انسان در جایی خلوت و بی سروصدا آرام نشسته و چشمها را پوشیده، به صورت خود توجه کند؛ مانند کسی که در آینه به صورت خود نگاه می کند و از هر صورت خیالی که به ذهن او خطور می کند، اعراض نموده، فقط به صورت خود نگاه کند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۸۸).

پس از پای بندی به این دستورالعملها سالک به مرتبه «تجرد نفس» دست می یابد. فارابی

به زیبایی مرتبه «تجرد» نفس را این گونه توصیف می کند:

إن لك منك غطاءً _ فضلاً عن لباسك _ من البدن، فاجهد أن ترفع
الحجاب و تتجرد، فحينئذ تلحق فلا تسأل عما تابشه و أنت في بدنك
كأنك لست في بدنك و كأنك في صقع الملكوت فتري ما لآعين رأيت
و لأذن سمعت و لا خطر على قلب بشر (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۸).

نتیجه

از نگاه مرحوم ملکی تبریزی، حقیقت و گوهر نفس جوهری فرامادی و از عالم نور است و شناخت آن، کلید معرفت پروردگار به شمار می آید. سالک در مراتبی از معرفت نفس می تواند «تجرد» نفس خود را بالكشف والعیان ببیند. انسان نسخه ای از جهان تکوین به شمار می آید و بهره مند از مرتبه مادی، مثالی و عقلی است. کسی که در اثر زدودن حجاب های ظلمانی و نورانی به عالم عقلی صعود و ترقی نماید و آثار عالم عقلی بر عالم حسی و مثالی او چیره شود و فرمانروای مملکت وجودش عقل گردد، این شخص به یک موجود مجرد و روحانی تبدیل می گردد و تا مرحله ای پیش می رود که حقیقت نفس و روحش برای او هویدا و آشکار می شود.

معرفت شهودی نفس از دیدگاه ملکی تبریزی، مرهون سلوک عملی و مراقبت و مجاهدت می باشد؛ بدین معنا که سالک باید عالم حس و مثالش را تابع و فرمانبر عقل خود نماید و این امر جز با ریاضت، مجاهدت و مراقبت امکان پذیر نیست. حکیم ملکی تبریزی بر این نکته تأکید دارد که هرآنچه بر سالک منکشف و هویدا می شود، بیرون از حیطه نفس او نیست. به عبارت دیگر سالک هرآنچه از طریق غیب می داند، خارج از نفس او نیست، بلکه همه چیز جزء نفس اوست. درحقیقت عوالمی که برای او منکشف می گردد، مراتب نفس سالک اند که به فعلیت و شکوفایی رسیده است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین؛ **الأشارات والتنبيهات**؛ قم: البلاغه، ۱۳۷۵.
۲. جنابذی، سلطان محمد؛ **تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة**؛ چ ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات؛ ۱۴۰۸ق.
۳. حسن آزاده آملی، حسن؛ **هزار و یک کلمه**؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
۴. —؛ **نصوص الحکم بر فصوص الحکم**؛ تهران: نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۵.
۵. سبزواری، ملاحادی؛ **شرح الأسماء و شرح دعاء الجوشن الکبیر**؛ تحقیق نجفقلی حبیبی؛ چ ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ **مجموعه مقالات و پرسش‌ها و پاسخ‌ها**؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
۷. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ **مجمع البیان**؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۸. فارابی، ابونصر؛ **آراء أهل المدينة الفاضلة**؛ بیروت: دارالمشرق، ۱۹۹۶م.
۹. —؛ **فصوص الحکم**؛ قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۵ق.
۱۰. ملکی تبریزی، میرزاچواد؛ **رساله لقاء الله**؛ چ ۸، قم: آل علی، ۱۳۸۵.